

آیا وجود خداوند برای وجود خوبی و اخلاق ضروری است؟

مناظره بین پیتر سینگر و اندی بنیستر

برگردان: زهیر باقری نوع پرست

آیا وجود خداوند برای وجود خوبی و اخلاق ضروری است؟

مناظره بین پیتر سینگر و اندی بنیستر
برگردان: زهیر باقری نوع پرست

فروردین ۱۳۹۹

آیا وجود خداوند برای وجود خوبی و اخلاق ضروری است؟

مناظره بین پیتر سینگر و اندی بنیستر^۱
برگردان: زهیر باقری نوع‌پرست

مجری: پیتر، تو خدا ناباوری. آیا این دیدگاه را از سنین پایین اتخاذ کرده‌ای؟
سینگر: گمان کنم هیچگاه واقعاً دیندار نبوده‌ام. شاید اوایل نوجوانی‌ام شک‌هایی داشتم و خودم را ندانم‌گرا یا چیزی شبیه به آن می‌دانستم. نمی‌توانم مطلقاً امکان وجود خدا را نفی کرد ولی وجود خداوند را چنان غیرمحتمل می‌دانم که خودم را خدا ناباور تلقی می‌کنم.

مجری: آیا تا به حال با استدلالی مواجه شده‌ای که تو را به بازاندیشی وادارد؟ یا آیا تا به حال آرزو داشته‌ای که خداوندی وجود داشته باشد؟

سینگر: همیشه می‌توان آرزو داشت خدایی وجود داشته باشد، مادامی که خداوندی

۱. این مناظره روی کانال یوتیوب Unbelievable به تاریخ دوم نوامبر ۲۰۱۸ منتشر شده است. در نظر داشته باشید که پیتر سینگر یکی از چندین رویکرد خدا ناباورانه به اخلاق را نمایندگی می‌کند چنانکه اندی بنیستر هم یکی از چندین رویکرد خدا ناباورانه به اخلاقی را نمایندگی می‌کند. بنابراین، دیدگاه هیچ‌یک از این دو را نباید مساوی با رویکرد خدا ناباورانه یا خدا ناباورانه به اخلاق در نظر گرفت.

وجود داشته باشد که بهتر از خدایی باشد که برخی می‌گویند این جهان را آفریده است. فکر نمی‌کنم واقعاً دلم بخواهد خدایی که این جهان را آفریده وجود داشته باشد. ولی اگر خدایی وجود داشت که مراقب اوضاع بود و مانع رنج کشیدن موجودات بی‌گناه می‌شد، رنجی که ویژگی بارز این جهان است، خیلی عالی می‌شد. ولی این آرزو مثل این است که آرزو کنید در حوض خانه‌تان پری دریایی داشته باشید.

مجری: از نظر تو، شکل زندگی کردنت و اخلاقی که برگزیده‌ای بر این مبناست که این تنها زندگی‌ای است که داریم؟
سینگر: بله، درست است.

مجری: در این زمینه تو شهرت زیادی داری و در برخی از بحث‌ها چهره‌ی خیلی جنجالی‌ای شده‌ای. مثلاً افرادی که حقوق معلولان را ترویج می‌کنند گاهی علیه مواضع موضع‌گیری کرده‌اند. چه چیزی در سخنانت موجب شکل‌گیری این واکنش‌ها می‌شود؟

سینگر: اگر به طور خاص درباره‌ی واکنش مدافعان حقوق معلولان می‌پرسید، باید بگویم فقط به این خاطر است که من سخنانی را به زبان می‌آورم که دیگران هم به آن باور دارند و به آن عمل می‌کنند. کاملاً متداول است که افراد پیش از بچه‌دار شدن آزمایش‌هایی انجام دهند تا ببینند که جنین آن‌ها با معلولیت به دنیا خواهد آمد یا نه، و در بیشتر این موارد اگر آن معلولیت سندرم دان باشد چیزی حدود ۸۵ درصد زنان تصمیم می‌گیرند کورتاژ کنند. فکر می‌کنم این تصمیم قابل دفاعی است چرا که داشتن کودکی بدون سندرم دان به داشتن کودکی با سندرم دان ارجح است. ولی از آن‌جا که من این سخن را بی‌پرده باز می‌گویم، در حالی که بقیه این کار را در خلوت کلینیک پزشکی خود انجام می‌دهند، اعتراضات افرادی که فکر می‌کنند زندگی با معلولیت هم به خوبی زندگی بدون معلولیت است و نباید چنان‌که آن‌ها می‌گویند علیه معلولان تبعیض قایل شد سر من خراب می‌شوند. ولی مشخصاً چنان‌که گفتم اغلب افراد بین این دو نوع از زندگی تمایز قایل می‌شوند و زندگی بدون معلولیت را برتر می‌شمارند و این نوع از تمایز قایل شدن موجه است.

مجری: در مورد چنین موضعی چگونه به این نتیجه می‌رسی که بهتر است کودک دچار معلولیت نداشته باشیم. اصول اخلاقی‌ای که برای رسیدن به این نتایج به کار می‌گیری چیست؟

سینگر: ساده‌ترین‌شان این مورد است که اگر کودکی با معلولیت به دنیا بیاید رنج بسیار زیادی را متحمل خواهد شد. دربارهٔ این مورد باید بگویم که سندرم دان مثال خوبی نیست، سندرم دان را صرفاً به این دلیل انتخاب کردم که معلولیت متداولی است و افراد زیادی در هنگام بارداری جنینی را که قرار است با این سندرم به دنیا بیاید سقط می‌کنند. اخلاقی که من به آن قایلم فایده‌گرایی است. یعنی ما باید تلاش کنیم از میزان رنج در جهان بکاهیم، باید تندرستی و شادمانی را افزایش دهیم. وقتی کودکانی داریم که به دنیا آمدن آن‌ها باعث می‌شود رنج بسیاری بکشند یا شرایط برای والدین آن‌ها بسیار دشوار می‌شود، به‌خصوص در جوامعی که حمایت خوبی در این زمینه ارائه نمی‌شود، به نظر انتخاب معقولی است که بگوییم ترجیح ما این است که کودکی بدون این معلولیت داشته باشیم.

مجری: این نکته ما را به تفاوتی که بین کودک و انسان بزرگسال قایل می‌شوی می‌رساند. بزرگسالان گزینه‌های زیادی دارند و ترجیحاتی دارند و... تو مفهوم «شخص بودن» را برای اطلاق ارزش‌ها و حقوق پررنگ کرده‌ای. در این باره توضیح بده.

سینگر: خوشحال می‌شوم در این باره توضیح دهم، ولی نادرست است اگر بگوییم «شخص بودن» در نگرش اخلاقی من مهم است. من از «شخص» برای اشاره به موجوداتی استفاده می‌کنم که فهمی از آیندهٔ خود و ترجیحاتی برای آن دارند. و این واقعاً آن چیزی است که فکر می‌کنم مهم است و زمینه‌ای برای تصمیم‌گیری‌هایی است که در سؤال قبلی گفته شد. مشخص است در مواردی که شخصی می‌تواند تصمیم بگیرد، تفاوت بین این که آن شخص می‌خواهد به زندگی خود ادامه بدهد یا نه مشخص است، در شرایط بخصوصی هم باید به این تصمیم احترام بگذاریم. شرایطی داریم که اشخاص توان چنین تصمیم‌گیری‌ای ندارند، چرا که نسبت به خود در حکم موجودی مستقل که در لحظهٔ حال زندگی می‌کند و آینده‌ای پیش رو دارد آگاهی ندارد.

مجری: از این منظر، موضعیت این نیست که هر انسانی ارزشی ذاتی دارد، بلکه ارزش متعلق به هر فردی است که عقل داشته باشد، ترجیحاتی داشته باشد و...
سینگر: صرفاً توان رنج کشیدن و لذت بردن از زندگی کافی است، بعد دیگری از دیدگاه من است که گونهٔ جانوری یک جاندار از منظر اخلاقی تعیین کننده نیست. اگر انسان بودن به معنی عضو گونهٔ جانوری «هومو ساپینس» بودن است، فکر می‌کنم این امر به خودی خود از منظر اخلاقی تعیین کننده نیست. برخی دیگر از حیوانات هستند که توان بیشتری در فهم موقعیت خود در جهان، انتخاب کردن و رنج کشیدن و لذت بردن در زندگی دارند، در مقایسه با برخی انسان‌هایی که معلولیت‌های شدید ذهنی دارند.

مجری: بخش زیادی از کار تو حول تأملات اخلاقی در مورد حیوانات است و بخش مهمی از کارت است. برخی نگران‌اند که حیوانات را به انسان‌ها ترجیح بدهی. مثلاً وقتی به این آزمون فکری می‌پردازیم که آیا بهتر است در حادثهٔ آتشسوزی، خوک‌های داخل طویله را نجات دهیم یا بچه‌های هفت‌روزه را. پاسخت به آن‌ها چیست؟

سینگر: قطعاً نادرست است اگر بگوییم که من بیشتر از انسان‌ها به حیوانات بها می‌دهم. دوست دارم بدانم آن‌هایی که این حرف‌ها را می‌زنند برای انسان‌ها چه کار می‌کنند. بخش دیگری از کار من که هنوز درباره‌اش حرف نزده‌ایم این است که فکر می‌کنم افرادی مانند ما که در کشورهای ثروتمند زندگی می‌کنیم وظایف خیلی بیشتری در قبال افرادی داریم که در فقر شدید زندگی می‌کنند. این یکی از آسان‌ترین کارهایی است که می‌توانیم برای کمک به انسان‌ها انجام دهیم. افرادی هستند که با روزی ۲ دلار زندگی می‌کنند در حالی که ۲ دلار پول یک فنجان قهوه در کشورهای ماست. به نظر من یک جای کار می‌لنگد. می‌توانیم با دادن پول یک فنجان قهوه به آن‌ها درآمد روزانه‌شان را دو برابر کنیم. البته چیزهای خیلی گرانقیمت دیگری هم هست که پولمان را خرج آن‌ها می‌کنیم که اصلاً نیازی به آن‌ها نداریم. من نه تنها این نوع کمک کردن به انسان‌ها را ترویج می‌کنم که به آن عمل هم می‌کنم. من ۳۰ تا ۴۰ درصد از درآمدم را به خیریه‌هایی می‌دهم که به افرادی کمک می‌کنند که در فقر

شدید زندگی می‌کنند. پس اگر کسی بگوید که آنچه برای خدمت به دیگر انسانها انجام می‌دهیم ارزشمند است، من هم موافقم. ولی اگر کاری قابل مقایسه با کاری که من می‌کنم انجام نمی‌دهند به نظر من در جایگاهی نیستند که بخواهند بگویند انسانها برای من مهم نیستند.

مجری: مطمئناً در ادامه به همراه اندی بنیستر، مهمان دیگرمان، بیشتر در مورد اخلاق، فرگشت و ارزش انسان‌ها صحبت می‌کنیم. اندی، کمی در مورد خودت صحبت کنیم. تو مسیحی هستی. چه چیزی باعث شده به فلسفه اخلاق بپردازی؟

بنیستر: من در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمدم و بزرگ شدم، ولی همان‌طور که مخاطبان می‌دانند مدتی به دلیل این‌که دچار بحران ایمان شدم دینم را رها کردم و نیاز داشتم بررسی کنم که آیا چیزهایی که به من آموزش داده شده درست‌اند یا نه و این مرا وارد این حیطه از فلسفه کرد. پیش‌زمینه آکادمیک من در حوزه فلسفه نیست، دکترایم را در مطالعات قرآن گرفته‌ام. وقتی با دوستان مسلمانم در لندن صحبت می‌کردم دریافتم که چیز خیلی کمی درباره باورهای آن‌ها می‌دانم و این باعث شد در دکترایم به مطالعات اسلامی بپردازم. فلسفه را در کنار آن ادامه دادم. وقتی دکترا می‌خواندم برای درآوردن هزینه‌هایم فلسفه تدریس می‌کردم. در آن زمان نمی‌دانستم که فلسفه برای این قبیل گفتگوها مفید است چرا که بخشی از کار فعلی من این است که به بحث در مورد دین و ایمان در فضای عمومی بپردازم.

مجری: مطمئنم در این زمینه با افرادی که خداناباورند زیاد مواجه می‌شوی، افرادی مثل پیتر. این قبیل گفتگوها اغلب به کجا ختم می‌شوند؟ آیا به این بحث‌های فلسفی در مورد غلط و درست و ارزش‌های اخلاقی ختم می‌شوند؟

بنیستر: خوشحالم که فرصتی یافتم تا با پیتر بحث کنم، من آثار پیتر را در دوران دانشجویی‌ام خوانده‌ام. وقتی مسیحی‌ها و خداناباوران با هم وارد بحث می‌شوند اغلب درگیر بحث‌های انتزاعی می‌شوند که مثلاً آیا از منظر تئوریک خداوند وجود دارد. ولی من از طیف عملی فلسفه بیشتر خوشم می‌آید. زندگی‌نامه پیتر را خوانده‌ام که در آن گفته بود وقتی دانشجوی فلسفه بوده بایست تصمیم می‌گرفته که به بحث‌های بی‌معنا

در مورد این که آیا میز روبه‌روی من وجود دارد یا نه بپردازد یا به مسائل واقعی که مهم‌اند. فکر می‌کنم پرسش از درستی و نادرستی، زندگی خوب، چگونه باید زیست و این قبیل سؤال‌ها در فلسفه‌اند که برای من جالب‌اند چون به دنیای واقع مرتبط‌اند. پرسش در مورد درست، نادرست، خوب، شر، عدالت، معنا و هدف توجه بسیاری را به خود جلب می‌کند.

مجری: آیا دیدگاهت این است که پاسخ این پرسش‌ها به‌نوعی به خدا باز می‌گردند، به عنوان یک مسیحی چنین باوری داری؟

بنیستر: به عنوان یک مسیحی باید مراقب باشیم که از «چگونه انسان‌های خوبی باشیم؟» به «پس خداوندی وجود دارد» نرسیم یا از «چرا جهان وجود دارد؟» به «پس خدایی وجود دارد» نرسیم. این جهش‌های منطقی‌اند که گاهی ما آن‌ها را مرتکب می‌شویم. ولی من از تصویر علایم راهنمایی به عنوان نماد خوشم می‌آید، فکر می‌کنم مجموعه‌ای از این علایم وجود دارند که اگر همه آن‌ها را با هم در نظر بگیریم به جهت مشخصی اشاره می‌کنند. فکر می‌کنم در مورد اخلاق و شکوفایی انسان هم که در این جا به آن خواهیم پرداخت این رویکرد اهمیت دارد. در طول سده‌ها اجماع نسبتاً فراگیری وجود داشته که خدا به عنوان بنیان اخلاق نقش دارد و، هرچند من و پیتز با هم اختلاف نظر داریم، احمقانه است اگر بگویم که خدا ناباوری هیچ چیزی برای طرح در بحث ندارد. با توجه به شناختی که از نوشته‌های پیتز دارم فکر می‌کنم کل تفکر مسیحی را زیر سؤال می‌برد ولی من فکر می‌کنم خداوند در بحث اخلاق نقش مهمی بازی می‌کند.

مجری: بحث بر سر این است که انسان‌ها ارزش ذاتی اخلاقی دارند یا این که این روش نادرستی برای نگاه کردن به این سؤال است، امسال هفتادمین سالگرد انتشار اعلامیه حقوق بشر است. ماده ۱ این اعلامیه می‌گوید: «تمام ابنای بشر آزاد زاده شده و در حرمت و حقوق با هم برابرند. عقلانیت و وجدان به آن‌ها ارزانی شده و لازم است تا با یکدیگر عادلانه و برادرانه رفتار کنند.» پیتز، آیا اساساً با این امر موافقی؟ یا به شکل متفاوتی آن را بیان می‌کنی؟ یا با آن مخالفی؟

سینگر: بستگی دارد به چه شکل قرار است آن را بفهمیم. اگر این اعلامیه ایده‌هایی است که مطرح می‌کنیم و اصولی برای چگونه عمل کردن‌اند، آن‌گاه من مخالفی با آن‌ها ندارم. ممکن است فواید زیادی داشته باشد. ولی اگر به عنوان فیلسوف به آن نگاه کنیم و کلمه به کلمه آن را با دقت بخوانیم و تحلیل کنیم فکر نمی‌کنم درست باشد. همان‌طور که گفתי اعلامیه حقوق بشر است و از این رو دیگر حیوانات را در نظر نمی‌گیرد. از این ادعا که همه انسان‌ها حرمت دارند چنین تلقی می‌شود که غیرانسان‌ها حرمت ندارند و فکر می‌کنم این قابل دفاع نیست. فکر می‌کنم باید به این واژه «حرمت» دقت کنیم. قرار است همه انسان‌ها حرمت داشته باشند حتی آن‌هایی که آنانسفالی دارند. کسی که آنانسفالی دارد جنینی است که کورتکس مغزی ندارد و ظرفیت آگاهی ندارد و به مادرش لبخند نمی‌زند و او را تشخیص نمی‌دهد و گویا توان هیچ نوع تجربه احساسی‌ای ندارد ولی باز هم انسان است و همان کروموزوم‌هایی را دارد که ما داریم و... حال آن را با یک شامپانزه یا اسب یا حیوان دلخواهتان مقایسه کنید. چرا باید فکر کنیم این انسانی که هیچ نوع تجربه‌ای نمی‌تواند داشته باشد باید از شامپانزه یا اسب یا سگ که می‌توانند به روش‌های خیلی پیچیده به محیط خود واکنش دهند حرمت بیشتری داشته باشد؟

مجری: پس با این ماده اعلامیه مخالفی.

سینگر: استثناهایی دارد.

مجری: به واسطه این موارد از منظر فلسفی این اعلامیه را تأیید نمی‌کنی. اندی، تو در زمینه حقوق بشر کارهایی انجام داده‌ای.

بنیستر: بله، بگذارید چند نکته بگویم. پیترو، در حالی که تو انسان‌هایی را مثال می‌زنی که به شدت معلول‌اند فکر می‌کنم باز هم تصدیق می‌کنی که آن‌ها نیز حرمت‌هایی دارند. چرا که وقتی والدین کودکی را ملاقات می‌کنی که دچار این معلولیت است و صرفاً نمی‌خواهد او را سقط کند بلکه می‌خواهد او را تکه‌تکه کند و تکه‌ها را کباب کند و با سالاد بخورد، ناتوانی آن‌ها در تفکر اخلاقی را تصدیق خواهی کرد. سوءتفاهمی که حول معلولیت شدید وجود دارد جالب توجه است. اگر به آرای بزرگترین فیلسوفان

اخلاق تاریخ بنگریم، افرادی مانند هابز، لاک، کانت، می‌بینیم که ارزش اخلاقی که در مورد آن سخن می‌گوییم به توانایی یا ناتوانی شما وابسته نیست. چرا که این نگرش می‌تواند به این جا ختم شود که عقل را توانایی‌ای برشماریم که مشخصاً لازم برای در نظر گرفتن در ملاحظات اخلاقی باشد. می‌توانیم دنباله‌رو هابز، کانت باشیم - حتی برخی از فایده‌گرایان هم این ایده را بررسی کرده‌اند - ظرفیت‌های ما هستند که ما را مشمول ملاحظات اخلاقی می‌کنند. می‌خواهم همچنین نکته‌ای در مورد حقوق حیوانات عرض کنم. این موضوع برای من هم از لحاظ شخصی خیلی مهم است. برغم اختلاف نظرهایی که با پیتر دارم، باید بگویم که برای پیتر احترام بسیار زیادی قایلیم چرا که کتاب او، آزادی حیوانات، حقوق حیوانات و نحوه رفتار ما با حیوانات را به شکلی مورد توجه قرار داد که دیگر آثار از انجام آن ناتوان بودند. با این که از منظر فلسفی اختلاف نظرهایی داریم، به نظر من خیر بسیار بزرگی انجام داده‌ای. نظر من در مورد حقوق حیوانات و عدالت در زمینه رفتار با حیوانات هم ریشه در حرمت انسانی دارد. چرا که ما انسان‌ها وظایفی در قبال حیوانات داریم و باید به شکل خاصی با آن‌ها رفتار کنیم، اگر سطوح بالاتر حیات مطرح باشد، مانند خوک یا شامپانزه وظایفی در برابر آن‌ها داریم. ولی من این نکته را بسط می‌دهم و می‌گویم حتی رفتار نادرست من با پدیده‌هایی که احساس ندارند هم شامل این بحث می‌شود. مثلاً اگر من جنگلی را آتش بزنم، با این که طبق نظر اغلب فیلسوفان گیاهان احساس ندارند، باز هم باید گفت که من غیراخلاقی رفتار کرده‌ام. ولی این ریشه در وظایف من دارد که از طبیعت انسانی‌ام نشئت می‌گیرد و نه از مجموعه‌ای حقوق مفروض خاص اشخاص.

سینگر: فکر می‌کنی وظایف تو نسبت به شخصی که آنانسفالی دارد ریشه در حقوق دارد؟

بنیستر: من فکر می‌کنم در وظایف من ریشه دارد.

سینگر: پس فکر می‌کنی فرقی بین شخص آنانسفالی و خوک و شامپانزه وجود ندارد؟

بنیستر: به سؤالی که جاستین طرح کرد باز می‌گردم، فکر می‌کنم همه انسان‌ها، چه

ظرفیت‌هایی داشته باشند چه نداشته باشند، به خانوادهٔ انسان‌ها تعلق دارند و به همین واسطه حرمت و حقوقی دارند و از این رو با اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر موافقم. ولی حقوق حیوانات را بر همان اساس بنیان می‌نهم چرا که نهایتاً می‌دانیم من نسبت به گرگ مسئولیتی اخلاقی دارم. اگر گرگی بیاید این‌جا و یکی از ما سه تا را بخورد گرگ در واقع غیراخلاقی عمل نکرده است و وظیفهٔ اخلاقی در قبال ما ندارد.

سینگر: به این خاطر که گرگ ظرفیت لازم برای این انتخاب‌ها را ندارد و به همین خاطر من هم موافقم که اشتباه بودن آن اعمالی که توصیف کردی، چه سوزاندن جنگل باشد چه شکنجهٔ یک گربه باشد چه آسیب رساندن به انسان‌ها، بر این بنیان بنا نهاده شده که ما ظرفیت انتخاب کردن داریم. اخلاق بر عاملیت اخلاقی ما بنیان نهاده شده، نه حرمت انسانی ما. گرگ عاملیت اخلاقی ندارد و وقتی می‌خواهد چیزی را بخورد آن را می‌کشد و می‌خورد. بنابراین، موافقم تمایزی بین آن انسان‌هایی که عاملیت اخلاقی دارند - که شامل همهٔ انسان‌ها نمی‌شود، بچه‌ها عاملیت اخلاقی ندارند - و دیگر حیوانات وجود دارد. ولی این موضوع متفاوت است از این‌که چگونه باید با آن‌ها رفتار کنیم. اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر همهٔ انسان‌ها - من جمله آنانسفالیک‌ها - را در دسته‌ای برتر از دیگر جانداران قرار می‌دهد و می‌گوید آن‌ها حقوق دارند و دیگر جانداران ندارند.

بنیستر: با پیتر در این زمینه توافق‌هایی داریم. به نظرم سخن گفتن از حقوق کار ما را به روش‌های متفاوتی با چالش مواجه می‌کند. اگر مایل باشیم با حیوانات بهتر رفتار شود باید به شکلی از حقوق حیوانات صحبت کنیم. مثال جنگل هم که زدم همین‌جوری نبود، اخیراً در برزیل برخی از سیاستمداران می‌گویند که باید برای جنگل‌ها حقوقی قایل شویم تا از شان محافظت کنیم. فکر می‌کنم این نمونه‌ای است که چگونه مفهوم حقوق دچار اختلال شده است. من فکر می‌کنم ما وظیفه و مسئولیت داریم و «باید»‌هایی داریم. پیتر، اخیراً به یکی از مناظره‌هایت با فیلسوفی مسیحی گوش دادم و یکی از مواردی که او تو را به چالش کشید تمایز بین «است» و «باید» در اخلاق است. جان کلامت چنان که یادم می‌آید این بود که در تمام دوران فلسفه‌ورزی‌ات سعی

کرده‌ای از تمایز بین «است» و «باید» پرهیز کنی. ولی جالب است که در بحث‌های همیشه از «باید» بهره می‌بری.

سینگر: به نظر من به کار بردن «باید» هیچ مشکلی ندارد.

مجری: بگذار سؤال را این‌جوری بپرسم. تو به عاملیت اخلاقی باور داری، باور داری که عمل انسان‌ها غلط و درست دارد. به نظرم افرادی مانند اندی می‌گویند ولی این حس و وظیفه اخلاقی از کجا می‌آید و بر چه چیزی بنیان نهاده شده است؟ چرا باید به بهترین شکل ممکن عمل کرد، چرا باید اصول فایده‌گرایی را بپذیرند در حالی که به‌سادگی می‌توانند بگویند نمی‌خواهم چنین کنم؟ در جهانی که خداوند وجود دارد، که داوری اخلاقی است و قوانین اخلاقی را تعیین کرده است، برای این سؤال که وظیفه و «باید» اخلاقی از کجا می‌آید پاسخی داریم. در جهانی که خداوندی وجود ندارد، وظیفه و باید بر چه چیزی بنیان نهاده شده است؟

سینگر: بگذارید به این ادعا برگردیم که در جهانی که خداوند وجود دارد اخلاق بنیانی دارد. آیا باید بگوییم بنیان اخلاق صرفاً اراده خداوند است؟ اراده دلخواهی خداوند؟ این استدلال از زمان افلاطون مطرح بوده است. آیا باید بگوییم که اگر خداوند اراده کرده بود که ما بچه‌ها را تکه‌تکه کنیم و گوشت آن‌ها را کباب کنیم، آیا این کار کار درستی می‌شد؟ من مطمئناً نمی‌خواهم چنین باوری داشته باشم و فکر نمی‌کنم اندی هم بخواهد چنین باوری داشته باشد. ولی اگر مخالف این ایده باشید، باید بگویید که خداوند به صورت دلخواهی به ما نمی‌گوید که شکنجه کودکان غلط است. غلط بودن شکنجه کودکان بر حقیقتی اساسی‌تر بنا نهاده شده و اگر چنین حقیقتی وجود داشته باشد - مثلاً این که نباید رنج بیهوده بر کسی وارد کرد - ما به آن دسترسی داریم و می‌توانیم اعمال خود را بر آن بنا نهیم.

مجری: و این حقیقت مستقل از خداوند است. به نظر می‌رسد که دوراهی اتیفرور را مطرح کرده‌ای. آیا خداوند امر به نیکی می‌کند چون نیک است، یا اگر خداوند به چیزی امر می‌کند امر او آن چیز را نیک می‌گرداند. خب، این پاسخی متداول به این استدلال اخلاقی است.

بنیستر: پیتز کتاب‌های زیادی نوشته و بعضی از آن‌ها در قفسه کتاب‌هایم هست. پیتز، یک جلد از کتاب اخلاق عملی تو را هم دارم که در آن به دوراهی اتیفرون اشاره می‌کنی ولی قدری ناامید شدم چون به منابعی که در مورد این دوراهی بحث کرده‌اند اشاره نکرده‌ای. بسیاری گفته‌اند که پاسخ دوراهی اتیفرون در متن خود افلاطون هست. چرا که وقتی افلاطون این دوراهی را طرح می‌کند، «خدا» برای توصیف خداوندان اساطیر یونان است. خدایانی که در واقع موجوداتی در خود خلقت بوده‌اند، موجوداتی فیزیکی. افلاطون ایده «خیر» را مطرح می‌کند که معیار متافیزیکی «خوبی» است و خداپاوران مسیحی از زمان آگوستین این ایده خیر و خداوند را به هم مرتبط کرده‌اند. این‌طور نیست که خداوند بگوید الآن چه دستوری باید بدهم، بگذارید یک‌کم تفریح کنیم و امروز این دستور را بدهم، بلکه خداوند خود خیر است.

سینگر: از نظر افلاطون «خیر» مشخص نیست ولی از نظر مسیحی‌ها چنین است. **بنیستر:** کاملاً با تو موافقم. این تفاوت آن‌هاست.

سینگر: من با متافیزیک افلاطون موافق نیستم ولی می‌توان گفت خوبی عینی وجود دارد و همیشه وجود داشته و وجود خواهد داشت. بنابراین این واقعیت ازلی است که آزار رساندن بی‌مورد کار نادرستی است. ولی این هیچ کمکی به ما نمی‌کند که بخواهیم بر این اساس بگوییم خدایی وجود دارد، چرا که خوبی عینی وجودی مشخص نیست. **بنیستر:** نه، ولی این پرسش خوبی است. به چند نکته اشاره می‌کنم. یادم نمی‌آید دقیقاً کجا ولی اخیراً مصاحبه‌ای با شما انجام شده بود که من آن را خواندم. در آن مصاحبه اشاره کرده بودی ممکن است معیارهایی برای اخلاق عینی وجود داشته باشد. **سینگر:** یک مقدار از تغییرات من عقبی، بله چند سالی هست که این را پذیرفته‌ام.

بنیستر: فکر می‌کنم در سال ۲۰۱۶ در مجله اخلاق کاربردی گفته بودی. به نظر من جالب است، چون نمی‌توان از اصل عینی اخلاقی طفره رفت. مثلاً جرمی بنتام نهایتاً بایست اصل فایده را می‌پذیرفت ولی نمی‌توان واقعاً دلیلی برای آن ارائه کرد بلکه باید به آن به‌عنوان یک بنیان مبنایی باور پیدا کرد. جالب است که به افلاطون اشاره می‌کنی چرا که فکر می‌کنم دو گزینه داری. یا باید شخصی مانند خداوندِ خداپاوری مسیحی

را طرح کنی یا باید قلمرو افلاطونی را که بیرون از جهان ماست و عینی است و کشف می‌شود بپذیری.

مجری: پیتز، تو به ارزش‌های عینی و وظایف اخلاقی عینی باور داری؟ و این ارزش‌ها مستقل از ما و مستقل از تاریخ فرگشت بشر وجود دارند؟

سینگر: بله. واژه «وجود» ممکن است موجب سوءبرداشت شود. ولی شاید بتوان به شکلی مشابه گفت حقایق ریاضیاتی وجود دارند، بحث‌های زیادی بین فیلسوفان در گرفته که چگونه باید این ادعا را متوجه شد. این حقایق ریاضیاتی نیز همیشه صحیح‌اند. **مجری:** به این معنا، به جای این که ما اخلاق و خوبی‌ها را ابداع کرده باشیم مستقل از ما وجود دارند و کشفشان می‌کنیم. بسیاری می‌گویند این موضع با خداباوری مسیحی سازگاری دارد، خدایی وجود دارد که این خوب و بد را در تار و پود هستی تنیده است. ولی به نظر می‌رسد وجود اخلاقیات عینی را با طبیعت‌گرایی به‌دشواری بتوان جمع کرد.

سینگر: من طبیعت‌گرا به معنای اخلاقی آن نیستم. در فهم هستی، طبیعت‌گرا هستم.

مجری: قلمرو اخلاق کجاست؟

سینگر: وقتی در مورد اخلاق حرف می‌زنیم، طبیعت‌گرایی همان دیدگاهی است که اندی پیش‌تر به آن اشاره کرد، یعنی دیدگاهی که می‌توانید از «است»ها «باید»ها را استخراج کنید و می‌توانید بر اساس فکت‌ها ارزش‌ها را تعیین کنید. فکر نمی‌کنم این دیدگاه صحیح باشد. فکر می‌کنم حقایق هنجاری مستقلی وجود دارند، که وجود دارند، ولی وجودشان به این معنا نیست که قلمروی وجود دارد که این هنجارها را بتوان در آن‌جا مشاهده کرد یا کشف کرد. گمان می‌کنم ما به این هنجارها دسترسی داریم همان‌طور که به اصول منطق و ریاضی دسترسی داریم.

مجری: بسیار جالب است چون اغلب خداناباوران این ایده را به کلی نفی می‌کنند.

سینگر: بله، دیدگاه دیگری وجود دارد که من هم زمان زیادی به آن پایبند بودم، طبق این دیدگاه وقتی قضاوت‌های اخلاقی می‌کنیم در حال ابراز رویکرد خود هستیم و این رویکردها درست و غلط نیستند، تجویزهایی‌اند که غلط و درست نیستند. اگر به شما

بگویم پنجره را ببند، این غلط یا درست نیست، دستور است، توصیف نیست. این هم دیدگاه دیگری است که بسیاری از فیلسوفان به آن باور دارند.

مجری: چه چیزی باعث شده به این باور برسی که قلمرو اخلاقیات عینی وجود دارد؟
سینگر: مدتی طولانی سعی کردم رویکرد غیرعینی را با این واقعیت که عقل در رسیدن به نتایج اخلاقی نقشی بازی می‌کند جمع کنم، ولی در نهایت به این نتیجه رسیدم که این کار شدنی نیست. در عین حال، برخی از فیلسوفان مانند درک پارفیت^۲، تیم اسکنون^۳، و تامس نیگل^۴ من را متقاعد کردند که باور به این که حقایق هنجاری عینی وجود دارند معقول است، بدون این که نیاز باشد به رویکرد عجیب و غریب متافیزیکی روی بیاوریم.

مجری: پس ما در دنیایی زندگی نمی‌کنیم که در آن نظر هر شخص تعیین کند چه چیزی درست و چه چیزی غلط است. اگر رفتار کسی غلط باشد باید اصلاحش کند و درست رفتار کند.

سینگر: مطمئناً می‌توان این را گفت و من یک قدم هم جلوتر می‌روم و می‌گویم که با اعلام مواضع اخلاقی ما فقط رویکردمان را ابراز نمی‌کنیم، مثل این که بگویم من دوست دارم سسّم داشته باشد و کس دیگری بگوید من دوست ندارم سسّم سیر داشته باشد. در مورد چیزی سخن می‌گوییم که غلط و درست در موردش صدق می‌کند.
مجری: اندی، چرا از نظر تو باید این موضع پیتر را وادارد تا دست‌کم خدا باوری را به عنوان یک گزینه ممکن بررسی کند؟

بنیستر: باید خیلی مراقب باشم چرا که احتمال دارد در بحث‌های اینچنینی بین خدا باور و خدا ناباور یک طرف بخواهد مچ‌گیری کند و نمی‌خواهم چنین کنم. می‌خواهم بگویم برای راهی که پیتر برای رسیدن به نتیجه جدیدش انتخاب کرده احترام قایلیم. اگر بگوییم گزاره‌های اخلاقی محتوایی ندارند و بی‌معنا هستند - موضع اثبات‌گرایان منطقی، مانند آیر - با نتایج بسیار عجیبی مواجه خواهیم شد. در آن صورت کسی که

۲. Derek Parfit

۳. Tim Scanlon

۴. Thomas Nagel

می‌خواهد به فقرا کمک کند تا زندگی بهتری داشته باشند با کسی که تصمیم می‌گیرد به یکباره شرق اروپا را اشغال کند و رایش سوم را تأسیس کند^۵ فرقی ندارد. به نظر من این نتیجه آن قدر در تعارض با شهادهای اخلاقی ماست که باید حتماً اشکالی داشته باشد. همچنین می‌خواهم بگویم که بنیان اخلاق باید چارچوب خاصی داشته باشد. نمی‌توان گزاره‌های اخلاقی را مانند گزاره‌های ریاضی بررسی کرد. اخلاق به قلمرو روابط متعلق است، گاهی فیلسوفان اخلاق با انتزاع کردن از زمینه خانواده، اجتماع و روابط بین‌فردی سعی می‌کنند انتزاعات خود را از لحاظ منطقی بررسی کنند و این اشتباه است. اگر خدا ناباور مراقب نباشد به نوعی افلاطون‌گرایی افراطی دچار می‌شود که در آن قلمروی داریم که شامل ارزش‌های اخلاقی، وظایف، ابژه‌های ریاضی و دیگر ابژه‌های انتزاعی و... است. مقولات بیشتری به این قلمرو اضافه می‌کنند، ولی خدای خدا باوری مسیحی را، که تنها ابژه متافیزیکی است و بنیان آن مقوله‌ها (ارزش‌های اخلاقی و ابژه‌های ریاضی و...) در ذهن خداوند است، نمی‌پذیرند. اگر این را نپذیریم باید بگوییم «نباید کسی را کشت» که گزاره‌ای انتزاعی است که برای خود در خلأ می‌چرخد و هیچ کاربردی ندارد تا این که زمانی انسان‌ها تا حدی فرگشت یافتند و به یک‌باره این گزاره بر آنها اعمال می‌شود، همان‌طور که قانون جاذبه بر آنها اعمال می‌شود.

مجری: پیترو، چرا از نظر تو بنیان وظایف ما انسان‌ها و ارزش‌های اخلاقی در نهایت خدا نیست؟

سینگر: برای پاسخ به این پرسش باید به این پرسش برگردیم که آیا دلیلی وجود دارد که باور کنیم خداوند وجود دارد، به خصوص وقتی در مورد اخلاق صحبت می‌کنیم، و این که آیا بنیان اخلاق در وجود یا اراده خداوند است. فکر می‌کنم باید به دنیای اطراف خود نگاه کنیم تا ببینیم که موجودات زنده رنج بسیار زیادی می‌کشند که من فکر نمی‌کنم موجودی همه‌چیزدان و همه‌کار توان و سراسر نیکی آن را مجاز برشمارد. چرا که فقط افراد بدکار نیستند که رنج می‌کشند، حتی اگر هم به ایده گناه اصلی باور داشته باشید که همه انسان‌ها گناه کرده‌اند چون آدم و حوا گناه کرده‌اند و بنابراین

۵. اشاره به آدولف هیتلر دارد.

مجازات ما انسان‌ها مجاز است، حیوانات که فرزندان آدم و حوا نیستند و گناهی نکرده‌اند. با این حال آن‌ها هم رنج می‌کشند و تنها انسان‌ها نیستند که موجب رنج حیوانات را فراهم می‌کنند. من استرالیایی‌ام و آن‌جا ما خشکسالی‌های فصلی داریم. بسیاری از کانگوروها و دیگر حیوانات آن‌جا از تشنگی به مرگی آرام می‌میرند. نمی‌توانم بفهمم چرا خدایی خوب چنین چیزی را جایز می‌شمارد.

مجری: پس دلیل اصلی این‌که آن وظایف و ارزش‌های اخلاقی را در چارچوبی الهی قرار نمی‌دهی دیگر ابعاد خداوند است؟

سینگر: بله، مطمئناً این دلیلی عمده است. اندی به افلاطون‌گرایی افراطی نقد داشت و دلالت حرفش این بود که «خداوند» در آن حد افراطی نیست. می‌توانیم در مورد این‌که کدام‌یک به افراط متافیزیکی بیشتری می‌انجامد بحث کنیم، آن بحث دیگری است که می‌توان به آن پرداخت. هنوز دلایل اندی را، در مورد این‌که آیا خداوند می‌توانست اموری دیگری را از آنچه ما خیر برمی‌شماریم خیر برشمارد، نشنیده‌ام.

مجری: اندی، سؤال از تو درباره‌ی چالش اتیفرون است و این‌که آیا خداوند واقعاً امر به خیر می‌کند. همچنین مسئله‌ی رنج، پیتیر می‌گوید مادامی که در این دنیا هستیم اصلاً وجود خداوند بین گزینه‌های ما نیست، چرا که مسئله‌ی رنج را نمی‌توان با وجود خداوندی مهربان جمع کرد.

بنیستر: نکات خیلی خوبی مطرح کردی، ولی بگذار از نکته‌ی آخر شروع کنم. این پرسش بسیار مهمی است و فیلسوفان بسیاری از ابعاد مختلف به آن ذیل مبحث «تئودیسه» می‌پردازند. اگر می‌خواهیم مسئله‌ی رنج را به عنوان استدلال خود مطرح کنیم باید به این مباحث بپردازیم. اما از نظر من بخش جالبش این است که این استدلال بعدی اخلاقی برای دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم قایل است. چرا که واکنش غریزی ما به مرگ کانگورویی که از تشنگی می‌میرد یا گردباد یا هر بلای طبیعی دیگری، صرفاً سرد و بی‌روح نیست، بلکه پای «باید» را به میان می‌آوریم. دنیا «نباید» چنین باشد، «باید» متفاوت باشد. به نظر می‌رسد که ما ناگزیریم از چنین قضاوت‌های ارزشی‌ای. اگر روایت مسیحی صرفاً این باشد که خداوند خیر است و این دنیا عالی است، آن‌گاه وظیفه داریم

که اعتراض کنیم و بگوییم که این همه ماجرا نیست. بلکه مشکلی در خلقت وجود دارد. پیترو، با کمال احترام باید بگوییم که ایده گناه اصلی مسیحی را قدری تحریف کردی، گناه اصلی دلیل وضعیت فعلی جهان نیست. چرا که خداوند نگفته به خاطر آدم و حوا آن کانگوروها را می کشم.

سینگر: ولی اگر خداوند همه کار توان است، چرا نمی تواند درستش کند؟
بنیستر: خوشحالم که این پرسش را طرح کردی، قبل از این که به آن برسیم می خواهم اشاره کنم یکی از خداناباوران بریتانیا، به نام جان گری، در یکی از کتابهایش در مورد ایده گناه اصلی و هبوط بحث می کند و می گوید مسیحیت، «با تمام مخالفتی که با آن دارم»، این دو نکته را به درستی بیان کرده است. دور و بر خود را نگاه کنید. اگر خداوند منفعل بود و هیچ کاری برای این مسئله نمی کرد، آن گاه باید این نقد را وارد می کردیم و به خدا می گفتیم برای تو همه چیز راحت است، آن بالا در بهشت نشسته ای، زندگی در این دنیا خیلی نامطلوب است. ولی تمام داستان مسیحیت این است که خداوند از طریق صلیب و مسیح برای ما چه کرده و می کند. هر باوری در مورد مسیح داشته باشید، نمی توانید خدای کتاب مقدس را به ناآگاهی در مورد بی عدالتی و رنج متهم کنید. من مسیحی می خواهم درباره حرمت و ارزش انسانی بگویم، ارزش با میزان هزینه ای مشخص می شود که حاضریم بابتش بپردازیم و در کتاب مقدس خداوند برای ارزش انسانی اهمیت زیادی قایل است و برای همین حاضر است در شکل مسیح آن درد و رنج را تحمل کند.

سینگر: این خیلی عجیب است، چرا که اگر باور کنیم که مسیح پسر خداوند است و او را به زمین فرستاده، که این ماجرا حدود دو هزار سال پیش رخ داده، ولی باز هم دنیا پر از رنج است. یک موجود مثلاً همه کار توان داریم که هستی را آفریده ولی از رنجی که در دنیا وجود دارد ناخرسند است و دوهزار سال پیش سعی کرده برای حل آن کاری کند ولی درد و رنج همچنان برقرار است. به نظر می رسد که او، آن موقعی که فکر کرده با فرستادن پسرش روی زمین و به صلیب کشیده شدن او به شکلی مشکل رنج در دنیا

را حل خواهد کرد، اشتباه بدی مرتکب شده چرا که چنین نشده.
بنیستر: اگر استیون پینکر آن طرف بحث بود می‌گفت: «نه، دنیا به مراتب بهتر شده.»
سینگر: درست است، ولی اگر خدایی همه‌کار توان داریم بایست بهتر می‌بود.

بنیستر: نکته جالب توجه این است که این پرسش از همان ابتدا طرح شده است. چرا که اولین مسیحی‌ها که در روم به ترویج مسیحیت می‌پرداخته‌اند - که باعث شده بوده تعداد مسیحیان طی ۱۱۲ سال در امپراتوری روم از چند نفر به نیمی از جمعیت برسد - می‌دانسته‌اند که مسیحی‌ها اعدام می‌شوند، زلزله رخ می‌دهد، بیماری وجود دارد با این حال باور داشته‌اند که خداوند در قالب شخص مسیح روی زمین آمده است و رستاخیز رخ داده است و این خلقت جدید خداوند بوده.

سینگر: به نظر من این باور نادرست عجیبی است.

بنیستر: جالب است که می‌گویی باور نادرستی است. یکی از نکات مهم در مورد مسئله رنج این است که این پرسشی مشخصاً غربی است. وقتی به شرق سفر می‌کنم، دوستان زیادی دارم که در شرایط بسیار رنج‌آوری زندگی می‌کنند. افرادی که به خاطر باورهای مسیحی خود تحت تعقیب قرار می‌گیرند، خانه‌هایشان را از دست داده‌اند، بچه‌هایشان را از دست داده‌اند، شکنجه شده‌اند. ولی این پرسش‌ها مطرح نمی‌شوند. می‌گویند بعد از سونامی روزنامه‌های غربی تیتیر زده‌اند «خداوند کجاست؟» ولی این پرسش در شرق آسیا مطرح نمی‌شود.

سینگر: به خاطر این که آن‌ها به خدای فرهنگ ما باور ندارند.

بنیستر: مسیحیانی که در آن شرایط قرار می‌گیرند این سؤال را می‌کنند ولی مسلمانانی که در آن شرایط قرار می‌گیرند این سؤال را نمی‌کنند. این نکته نشان می‌دهد که ما فراموش می‌کنیم که پرسش‌هایمان را از موضعی خاص مطرح می‌کنیم و فلسفه را از رویکردی خاص بررسی می‌کنیم و به عنوان افراد غربی با این پرسش مواجه می‌شویم. از لحاظ تاریخی هم مسئله شر استدلالی خیلی مهم علیه باور به خدایی خیر بود، همان طور که سی.اس. لوئیس^۷ استاد دانشگاه آکسفورد پرسید، این ایده چگونه در وهله

اول طرح شد؟ باید با این پرسش مواجه شد ولی این پرسش هم برای خدایان و باوران مطرح است و هم برای خدایان باوران.

سینگر: متوجه نمی‌شوم چرا این پرسش برای خدایان باوران مطرح است. از نظر خدایان باورها جهان فعلی ما نتیجه فرگشت موجوداتی بسیار ساده است، جهان دارای طرح و هدفی نیست بلکه وضعیت فعلی صرفاً از طریق جهش‌های تصادفی به وجود آمده و متأسفانه جهان نسبت به این که این وضعیت موجبات رنج ما را فراهم می‌آورد یا نه بی‌اعتناست. بنابراین، اصلاً متوجه نمی‌شوم چرا باید برای یک خدایان باور این مسئله محل پرسش باشد.

بنیستر: بگذار توضیح بدهم چرا. اگر خدایان باور راضی باشد که اوضاع را چنان که هست به حال خود رها کند مسئله طور دیگری خواهد بود، ولی وقتی بلایای طبیعی را تجربه می‌کنیم خدایان باوران به سرعت از مفاهیم اخلاقی بهره می‌برند.

سینگر: البته که باید از مفاهیم اخلاقی بهره ببریم.

بنیستر: پس این «باید» از کجا می‌آید؟ آیا این رویدادها همان فرگشت نیست که کار خود را انجام می‌دهد؟

سینگر: نه اصلاً، آن موضع مغالطه طبیعت‌گرایانه است. همان‌طور که گفتم من در زمینه اخلاق طبیعت‌گرا نیستم. ما که موجوداتی صاحب‌خرد هستیم می‌توانیم بفهمیم که رنج گزافه چیز بدی است و تجربه لذت و شادی برای موجودات چیز خوبی است. مفاهیم اخلاقی هم بر این اساس استوار است. در نتیجه به نظر من بهره بردن از مفاهیم اخلاقی برای فرد خدایان باور مشکلی ایجاد نمی‌کند. بنابراین، فکر می‌کنم پرداختن به مسئله رنج مختص آن‌هایی است که به خدایی با سه ویژگی «همه‌چیزدانی، همه‌کار توانی و سراسر خیر بودن» باور دارند.

بنیستر: پیترو، تو در یکی از نوشته‌هایت گفته‌ای تبیین زیست‌شناختی می‌تواند نادرستی آنچه را اصل بدیهی اخلاقی به نظر می‌آید نشان دهد، وقتی که برای یک اصل اخلاقی پذیرفته‌شده تبیین زیست‌شناختی کاملی ارائه می‌شود باید بازاندیشی کنیم که آیا آن اصل را باید پذیرفت یا نه.

سینگر: بله درست است، تبیینی که نادرستی یک امر را نشان می‌دهد، یعنی از یک ارزش به این خاطر که بقا و تولید مثل را تضمین کرده حمایت نمی‌کنیم. این واقعیت که ارزشی به بقا و تولید مثل ما کمک کرده دلیلی بر نادرستی آن نیست ولی باید ما را به نوع خاصی از شک‌گرایی رهنمون شود.

بنیستر: دقیقاً، به همین روش نیز می‌توان نادرستی واکنش غریزی ما به رنج در طبیعت را نشان داد. فکر می‌کنم ای.جی. آیر بود که می‌گفت کسی که نادرستی باورها را نشان می‌دهد باید مجبور شود در ملاء عام از اعلام نادرستی باورهای خودش ابراز خشنودی کند. بنابراین فکر می‌کنم وقتی به فرگشت استناد می‌کنیم برای همه موارد باید از چنین تبیینی بهره ببریم.

سینگر: فکر نمی‌کنم این‌طور باشد و در کتابی با عنوان دیدگاه جهان در همین باره استدلال‌هایی کرده‌ام. ایده خیرخواهی جهانی، یعنی آن‌طور که هنری سیجویک فیلسوف فایده‌گرای سده نوزدهم می‌گفت، از منظر جهانی، منافع همه موجودات ارزش یکسانی دارد، اگر منافع مشابهی وجود داشته باشد. با فرگشت نمی‌توان تبیین کرد که چرا باید چنین باوری داشته باشیم. چرا که اگر می‌گفتیم منافع موجوداتی که از خویشان ما نیستند، یا روابط دوجانبه با آن‌ها نداریم، مهم نیستند، برای بقا و تولید مثل ما بهتر می‌بود. البته افراد زیادی بر این مبنا عمل می‌کنند و از این رو عجیب نیست که ما، موجودات فرگشت‌یافته‌ای که اجدادمان موفق به تولید مثل شدند، نیز گرایش داشته باشیم بر این مبنا عمل کنیم. با کمک فرگشت می‌توانیم بفهمیم که چرا مطابق با خیرخواهی جهانی عمل نمی‌کنیم ولی ما که موجوداتی صاحب‌خردیم می‌توانیم دریابیم که عمل کردن بر اساس خیرخواهی جهانی درست است و این اصلی اخلاقی است که تبیین فرگشتی نمی‌تواند نادرستی آن را نشان دهد.

بنیستر: مطمئن نیستم. پیش‌تر به یکی از فیلسوفان مورد علاقه‌ام تامس نیگل اشاره کردید، یکی دیگر از فیلسوفان مورد علاقه‌ام که اهل استرالیاست مرحوم دیوید استو است. او کتابی خارق‌العاده نوشته به نام افسانه‌های داروینی که در آن نادرستی تلاش برای نیل به اخلاق بر اساس فرگشت را نشان می‌دهد. چنان‌که استو می‌گوید افرادی

که می‌خواهند مجموعه باورهای خود را کاملاً در نظام فرگشتی جای دهند مدام نظریه را وصله‌پینه می‌کنند تا تبیین کنند چرا انسان‌ها از خود گذشته هستند. از خودگذشتگی را در موارد زیادی در انسان‌ها می‌بینیم، از طرف دیگر شما از انسان‌ها انتقاد می‌کنید که به اندازه کافی مراقب هم نیستند ولی ما انسان‌ها همه روش‌های ممکن را برای کمک به افرادی که از منظر بیولوژیک به ما مرتبط نیستند آفریده‌ایم. اگر شما زیست‌شناس فرگشتی مانند ادوارد ویلسون^۸ باشید، این واقعیت برای دیدگاه شما دردسر درست می‌کند. یک نکته دیگر هم بود که می‌خواستیم به آن اشاره کنم. پیش‌تر گفتیم که اخلاق در روابط واقع شده است، و به طور خاص در روابط خانوادگی، و فکر می‌کنم چند جا استدلال کرده‌ای از لحاظ نظری دلیل ضرورتاً خوب اخلاقی وجود ندارد که در یک آتش‌سوزی، که در آن یا می‌توانید فرزند خود را نجات دهید یا فرزند شخص دیگری را، فرزند خود را نجات دهید. ولی در نوشته‌ای دیگر گفته‌ای که اگر آتش‌سوزی رخ دهد دختر خود را نجات خواهی داد و نه دیگران را.

سینگر: مطمئناً، چرا که من هم انسان هستم و از موجوداتی فرگشت یافته‌ام که این احساس قوی را داشته‌اند.

بنیستر: ولی من متقاعد نشده‌ام که این احساس بدی است. در این مناظره موضوعی که مستقیماً به آن نپرداخته‌ایم ارتباط اخلاق به شخصیت آدم‌هاست، در واقع ethics از واژه یونانی ethos می‌آید، که یعنی «شخصیت»، و از نظر ارسطو و بسیاری دیگر پرسش اصلی این است که چگونه شهروند و مردمانی پرورش دهیم که شخصیت بخصوص داشته باشند. در مورد فایده‌گرایی، و ایده افزایش لذت و کاهش درد که چارچوب اخلاقی توست، دیشب که داشتم به پسرم کره بادام زمینی و موز می‌دادم فکر کردم. به ذهنم خطور کرد که در زمینه رابطه پدر و فرزند با بچه سه‌ساله‌ام قطعاً باید پرهیز از درد را لحاظ کنم، نباید با ماهیتابه بزنم توی سرش وقتی کار بدی می‌کند، ولی از طرف دیگر این اخلاق به شکل قابل توجهی حداقلی است. چرا که بخش عمده رابطه پدر و فرزند من با بچه‌هایم معطوف به این است که چگونه شخصیت آن‌ها را

۸. E.O. Wilson

شکل بدهم، به خصوص در سال‌های اولیه، چرا که از نظر من موفقیت به معنی کودکی نیست که شاد است، هرچند این شاد بودن هدف ثانویه خوبی است، ولی کودک موفق کودکی است که خوب است، شریف است، شجاع است، از خودگذشتگی بلد است و... که همه این ویژگی‌ها ذیل آنچه قدما «شخصیت» نامیده‌اند می‌آید. یکی از نگرانی‌های من در این بحث این است که اخلاق را انتزاع می‌کنیم و به بازی محاسبات ریاضی تبدیل می‌کنیم که در آن شادی و درد را مدام محاسبه می‌کنیم. این ایده که باید همه را مطلقاً یکسان در نظر بگیریم و به شکل یکسان با آن‌ها رفتار کنیم به روابط خانوادگی بی‌توجه است، به وظایفی که نسبت به خواهران و برادران و همسران خود داریم و تعهداتی که به آن‌ها داریم بی‌توجه است. اخلاق را نمی‌توان از روابط نزدیک و شخصیت جدا کرد.

سینگر: با بخش زیادی از آنچه گفتم موافقم. مطمئناً فکر می‌کنم باید کودکانمان را به شکلی بزرگ کنیم که از جهات مختلف شخصیت اخلاقی خوبی داشته باشند و صرفاً خودخواهانه شادمان نباشند. فکر می‌کنم تربیت آن‌ها به شکلی که شخصیت اخلاقی داشته باشند روش خوبی برای تضمین شادمانی و رضایت آن‌هاست و پژوهش‌های روانشناسی نیز این قضیه را تأیید می‌کند. ولی فکر می‌کنم چارچوب فایده‌گرایی که من بدان باور دارم می‌تواند دربرگیرنده این مهم نیز باشد. زیرا ما نمی‌خواهیم بچه‌هایمان را به شکلی تربیت کنیم که در برابر فرزندان خود و دیگران کاملاً بی‌توجه باشند زیرا در واقع می‌دانیم که بزرگ کردن کودکان در سایه‌سار روابط مهرآمیز و صمیمانه خانوادگی بهترین راه برای تضمین زندگی مطلوب آن‌هاست. آزمایش‌های متعددی طی سده‌ها انجام شده برای این که کودکان را با روش‌هایی انتزاعی‌تر یا به سبک جمعی بزرگ کنند^۹، ولی آن روش‌ها چندان مناسب نبوده‌اند و با طبیعت بشر ناهمخوان‌اند. بنابراین، ما فایده‌گراها می‌توانیم دیگران را تشویق کنیم مانند شما پدری مهربان باشند و کودکان خود را به شکلی بزرگ کنند که شخصیت اخلاقی خوبی داشته باشند. فکر می‌کنم این با هدف بزرگ‌تر فایده‌گرایی مبنی بر توانایی افراد برای زندگی در یک

۹. به‌عنوان مثال روش‌های پرورش کودکان در کشورهای کمونیستی.

جامعه خوب هم قابل جمع است.

مجری: برخی از منظر فلسفی نگران نتایج فایده‌گرایی‌اند. مثلاً، یکی از انتقادهایی که به تو شده در مورد به‌مرگی کودکان معلول است. گفته‌ای که وقتی مرگ یک نوزاد معلول به تولد نوزاد دیگری با افق روشن‌تری برای زندگی شادمان بینجامد، اگر نوزاد معلول کشته شود میزان کلی شادمانی افزایش خواهد یافت. از بین رفتن زندگی شادمان برای کودک معلول با زندگی شادمان کودک دوم جبران می‌شود. بسیاری با بررسی این استدلال می‌گویند که این استدلال در چارچوب فایده‌گرایی درست است ولی به نظر درست نمی‌آید. ما نباید کودک الف را بکشیم چون کودک ب که جایگزین او می‌شود ظرفیت شادتر بودن دارد.

سینگر: آنچه آن را نقل کردی نمی‌گویند که ما باید کودکی را بکشیم، می‌گویند میزان کلی شادمانی بیشتر خواهد بود که به‌خودی‌خود یک قضاوت ارزشی نیست. این ادعا در زمینه بحث بر سر دو نگرش متفاوت فایده‌گرایانه است. یکی از آن‌ها می‌گوید بیشینه کردن میزان شادمانی افرادی که به این دنیا خواهیم آورد و اگر ما آن‌ها را به دنیا نیاوریم به دنیا نخواهند آمد نیز باید به حساب بیاید. دیدگاه دیگری می‌گوید باید تمرکز خود را صرف بیشینه کردن شادمانی موجوداتی کنیم که هم‌اینک وجود دارند یا مستقل از این که ما چه کنیم وجود خواهند داشت. بنابراین، با گفتن این که کلیت شادمانی بیشتر خواهد شد ضرورتاً نمی‌گوییم این کار درستی است. می‌گوییم این دلالت این نگرش است و در مورد این که باید از این دیدگاه پیروی کنیم یا آن دیگری باید بررسی کرد. باید بررسی کرد که آیا در کل بهتر است موجودی بدون افقی برای زندگی شادمان باید زندگی کند یا بمیرد، در بررسی این مسئله می‌توان این مسئله مرتبط را مطرح کرد که آیا اگر این کودک بمیرد، کودک دیگری به وجود خواهد آمد - که تنها در صورتی به وجود خواهد آمد که کودک اول بمیرد - که زندگی خوب و رضایتبخش و شادمانی داشته باشد؟

مجری: اما این همان چیزی است که مدافعان حقوق معلولان با آن مشکل دارند پیتیر، آن‌ها می‌گویند تو کی هستی که بخواهی ارزش زندگی افراد معلول را ارزیابی کنی و با

ارزش زندگی کودکی سالم مقایسه کنی؟ چرا که شاید این روش بسیار ساده‌انگارانه‌ای برای فهم قضیه باشد.

سینگر: البته عوامل بسیاری وجود دارد. چنین نیست که این سخن در مورد همه معلولیت‌ها درست باشد. اما برخی از معلولیت‌ها هستند که به نظرم می‌توان به‌وضوح چنین سخنی را درباره‌شان گفت: مثلاً کودکی که مبتلا به «بیماری پروانه‌ای» است، وضعیتی که در آن پوست به صورت مرتب لایه‌لایه می‌شود و کنده می‌شود و تقریباً غیرممکن است جلو پیشرفت زخم و عفونت را بگیریم و در موارد شدیدش بیمار زندگی رنجبار و بدی دارد و کودکی که به آن مبتلاست طی چند ماه یا سال خواهد مرد. بنابراین، به نظر می‌توان به صورت عینی گفت که این زندگی خوبی نیست و بهتر است وقتی چنین کودکی به دنیا می‌آید به روشی انسانی بمیرد به جای این که تا جایی که می‌توانیم زندگی او را طولانی‌تر کنیم.

مجرى: اندی، نظر تو چیست. به نظر می‌رسد از نظر تو اصل ارزش انسانی گسترده‌تر از میزان درد و رنجی است که کودک در زندگی خود تجربه خواهد کرد.

بنیستر: چند نکته این‌جا وجود دارد. اول باید خیلی مراقب باشیم. من استدلال‌های آغشته به مغالطه شیب لغزنده را دوست ندارم ولی به نظر می‌رسد این‌جا یکی از آن موارد شیب لغزنده داریم. تمثیلی به کار می‌برم، فرض کنیم من و شما موظف شده‌ایم که یک ساختمان را در لندن ویران کنیم و تو راهنمای منی و قبل از این که دکمه را فشار دهیم به من می‌گویی: «اندی، وظیفه تو این است که بروی در این ساختمان چهل طبقه و مطمئن شوی کسی در آن نیست.» من برمی‌گردم و می‌گویم فکر نمی‌کنم انسانی آن‌جا باشد، آیا بر اساس «فکر نمی‌کنم» گفتن من دکمه را فشار خواهی داد؟ من نگران می‌شوم وقتی می‌گویم «فکر می‌کنیم» کیفیت زندگی چنین یا چنان است. نکته دوم مشکل فایده‌گرایی است. فکر می‌کنم این که افراد زیادی به فایده‌گرایی باور ندارند دلیل دارد. دو نقد مهم به آن شده است. اول این که این نگرش سعی می‌کند فرد را در کل ذوب کند و شادمانی کلی را افزایش و رنج کلی را کاهش دهد. این امر مسئله بزرگی ایجاد می‌کند. ممکن است ما تو را به بردگی بگیریم و به پیتز بدهیم و با

این کار شادمانی پیتز میزان زیادی افزایش پیدا کند ولی شادمانی تو یک مقدار کاهش یابد و در کل شادمانی افزایش خواهد یافت. ولی اکثر افراد خواهند گفت با به بردگی گرفتن تو برای منفعت رساندن به پیتز کار اشتباهی کرده‌ایم حتی اگر محاسبات فایده‌گرایی چیز دیگری بگوید. نکته دیگری که اغلب در بحث‌های فایده‌گرایانه به آن بی‌توجهی می‌شود این است که چگونه شادمانی را اندازه‌گیری می‌کنیم؟ آیا جمع می‌زنیم، یا میانگین می‌گیریم؟ اگر ده نفر داشته باشیم که هر کدام ده واحد شادمانی داشته باشند، میانگین شادمانی برای هر فرد ده است و شاید چنان‌که رابرت نوزیک می‌گفت یک «غول فایده» داشته باشیم که ۹۹ واحد شادمانی داشته باشد و بقیه یک واحد داشته باشند، باز هم میانگین یکسان است. چنین آزمایش‌های فکری‌ای نشان می‌دهند که وقتی بخواهیم شادمانی را وزن کنیم یا جمع و تفریق کنیم با مشکل مواجه می‌شویم. برای همین فکر می‌کنم آن‌هایی که بیانیه حقوق بشر را وضع کرده‌اند کار فوق‌العاده‌ای کرده‌اند. این بیانیه بدون نقص نیست ولی بنیان نهادن اخلاق در طبیعت، حرمت و آنچه ما فیلسوفان هستی‌شناسی می‌نامیم بنیان بسیار ایمن‌تری است در مقایسه با بیانیه‌های ذهنی‌ای مانند «من فکر می‌کنم زندگی این فرد چنین است». **مجری:** پیتز، تو مشخصاً ارزش یک زندگی را در ظرفیت زندگی شخص برای داشتن ترجیحات، توان فکر کردن، شادمانی و دیگر ظرفیت‌های زندگی بنیان می‌نهی. اندی می‌گوید این‌ها عوامل زندگی‌اند ولی در واقع ما را گمراه می‌کنند، چیزی ذاتی در زندگی انسان وجود دارد - حتی زندگی‌ای که بر اساس معیارهای تو ظرفیت شادمانی نداشته باشد - مشکل تو با دیدگاه اندی چیست؟

سینگر: چند مشکل وجود دارد. چرا باید فکر کنی این ارزش ذاتی تنها برای اعضای گونه جانوری انسان خردمند وجود دارد. وقتی نوبت به سگ‌ها می‌رسد، مثلاً سگی داریم که پیر می‌شود و مریض می‌شود یا شرایطی دارد که نمی‌تواند بهبود بیابد، همه فکر می‌کنیم در مرحله‌ای باید تصمیم بگیریم که سگ را به دامپزشک ببریم و «دیگر کافی است، لطفاً به روشی انسانی جان سگ من را بگیرید». این تصمیم سختی است و افراد بر سر این که آیا این تصمیم را در زمان درست گرفته‌اند یا نه سختی می‌کشند

ولی بهتر است این تصمیم را بگیریم تا این که بگذاریم آن سگ زندگی کند و رنج بکشد. اگر این در مورد سگ‌ها درست است، چرا نباید در مورد کودکانی که قرار است رنج بسیاری بکشند درست باشد؟ و ما در هر حال باید یکی از این دو تصمیم را بگیریم. مثل تمثیل ساختمان چهل طبقه اندی نیست که بگوییم الان این ساختمان را منفجر نکنیم تا شخصی دقیق‌تر از اندی برود و ساختمان را بررسی کند تا مطمئن شویم کسی در آن ساختمان نیست. در مورد کودکی که رنج می‌کشد یا سگی که رنج می‌کشد، اگر بگوییم سگ را نبریم پیش دامپزشک هم نوعی تصمیم است. دست‌کم سگ یک روز دیگر رنج خواهد کشید، حتی اگر فردایش نظرمان عوض شود. همین در مورد کودک هم صادق است.

مجری: اندی، فکر می‌کنم این پرسش خوبی است. چرا رفتار ما با انسان‌ها نسبت به رفتارمان با حیوانات متفاوت است؟ آیا هر دو در مورد یک چیز صحبت می‌کنید، آیا هدف کاهش رنج است؟

بنیستر: به طور خلاصه، نه. ما وظیفه داریم از حیوانات مراقبت کنیم و به نظر من این وظیفه از انسان بودن ما منتج می‌شود. پیتر داستان سگی را تعریف کرد که برای من خیلی ملموس است، من به یاد دارم که جان گربه‌ام را به این خاطر که خیلی مریض بود باید می‌گرفتیم و خیلی برایمان سخت بود چرا که آن گربه خیلی برای ما عزیز بود. ولی یک گربه بود و رابطه من با یک گربه با رابطه من با همسر متفاوت است. ولی این‌ها از انسان بودن ما منتج می‌شود. نکته‌ای که مستقیماً به آن نپرداختیم و تنها چند باری اشاره‌ای به آن کردیم نظر ارسطو است. او می‌گفت چهار نوع علت داریم: علت صوری، مادی، فاعلی و در نهایت علت غایی که جالب‌ترین آن‌ها برای بحث ماست. همان‌طور که مایکل سندل، استاد معروف دانشگاه هاروارد، می‌گوید نمی‌توانیم این بحث‌ها را برگزار کنیم بدون این که به این نکته توجه داشته باشیم که زندگی خوب به چه شکل است و جامعه خوب چه شکلی است. بسیاری از کتاب‌های پیتر معروف‌اند و اخلاق عملی او خیلی معروف است که دیروز دوباره آن را خواندم. کتاب بسیار خوبی است ولی یک خلأ دارد که دوباره آن را با یک آزمایش فکری بیان می‌کنم. فکر کنیم قبل

از رفتن به خانه می‌روم کتاب‌فروشی و کتابی می‌خرم و بعد به همسر می‌گویم عزیزم می‌خواهیم آخر هفته برویم قایق‌سواری چون همین الان کتاب قایق‌سواری عملی را خریدم و کتابی است که در آن توضیح داده چگونه قایق بسازیم و سوار شویم. هرچند هوا بارانی است، خانواده‌ام را به مسافرت می‌برم و با زن و بچه‌ام سوار قایق می‌شویم و می‌رویم وسط دریا و به آن‌ها در مورد قایق می‌گویم و آن وسط همسرم ازم می‌پرسد: «اندی، عسلم، کجا داریم می‌رویم؟ مقصد کجاست؟» و من می‌گویم: «سؤالهای احمقانه نپرس، نمی‌بینی چه قایق خوبی ساخته‌ام؟» باید اعتراف کنم دریافت من از کتاب اخلاق عملی این است، مادامی که ندانیم مقصد کجاست.

سینگر: ولی ارسطو فرض می‌کرد که هدفی غایی وجود دارد و جهان یک هدف دارد که فکر می‌کنم دیدگاهی غیرعلمی است. اگر نگرش علمی به جهان را بفهمیم متوجه می‌شویم که جهان وجود دارد و حیات در این سیاره فرگشت یافته تا جایی که موجوداتی دارای حس و آگاهی به وجود آمده‌اند که توان انتخاب کردن دارند. ولی هیچ غایت نهایی‌ای برای جهان وجود ندارد و طرح این پرسش در مورد زندگی به طور کلی اشتباه است. می‌توانیم از اهداف من و اهداف تو بپرسیم چرا که ما موجوداتی دارای هدف هستیم و می‌توانیم تصمیم بگیریم کار خوب و بد چیست ولی هدف غایی برای همه انسان‌ها که جایگاه مهم اخلاقی به آن‌ها ببخشند نداریم.

مجری: پس چگونه تصمیم می‌گیریم برای چه زندگی می‌کنیم؟

سینگر: ما برای هیچ چیز زندگی نمی‌کنیم مگر اهدافی که خودمان برمی‌گزینیم. **مجری:** آیا روشی هست برای این که تصمیم بگیریم مثل کدام یک از این دو باید زندگی کنیم: فردی که تصمیم می‌گیرد هدفش در زندگی این باشد که خودخواهانه زندگی کند و تا بیشترین حد ممکن پول دریاورد و تا زمان مرگ گلف بازی کند و کسی که تصمیم می‌گیرد زندگی‌اش را وقف فقرا کند؟

سینگر: چگونه باید زندگی کنیم، به عنوان یک پرسش اخلاقی، فقط به معنی به فکر خود بودن نیست بلکه باید به فکر دیگران هم باشیم، کمک کردن به فقرا بخش مهمی از آن است.

مجری: ولی با این پاسخ به نظر می‌رسد که هدفی برای زندگی وجود دارد. **سینگر:** نه، هدف نیست. این‌جوری بگوییم، برخی از حالات جهان از برخی حالات دیگر جهان بهترند. حالتی از جهان که هر موجود دارای احساسی در کل زندگی رنج می‌کشد و بعد می‌میرد بدترین حالت جهان است. و حالتی از جهان که در آن هر موجود دارای احساسی از زندگی خود کمال لذت را می‌برد و می‌میرد بهترین حالت جهان است. ولی این بدان معنا نیست که جهان هدفی غایی دارد یا هدف جهان این است که موجودات نباید رنج بکشند و باید از زندگی‌شان لذت ببرند.

بنیستر: فکر می‌کنم سؤال خوبی از پیتر کردی، جواب این سؤال وابسته به این است که چه هدفی را برمی‌گزینید. مثلاً وقتی می‌گویید چیزی بهتر است پرسش این است که از چه چیزی بهتر است. اگر شما چند الوار در حیاط من ببینید و به شما بگویم تمام روز مشغول جمع‌آوری آن‌ها بوده‌ام و از سه بار قبلی‌ای که الوار جمع کردم بهتر بوده، مهم است بدانیم که آیا من می‌خواستم برای روز گای فاکس آتش درست کنم یا می‌خواستم برای بچه‌هایم کلبه‌ای بسازم. مهم است بدانیم «بهتر» در نسبت با چه است.

سینگر: مطمئناً تو موجودی هدفمندی و اهدافی داری و قضاوت تو در مورد این که الوارهای خوب چه‌اند مؤثر است.

بنیستر: دقیقاً. ولی پیتر، مسئله این است که ما تنها با توجه به اهداف اشخاص، اهداف آن‌ها را ارزیابی نمی‌کنیم. اگر هدف تو در زندگی این باشد که تا جای ممکن به فقرا کمک کنی آن‌گاه می‌توانیم تصمیم‌های دیگر تو را بر آن اساس ارزیابی کنیم و بگوییم آیا پیتر به شکلی زندگی می‌کند که او را به بیشترین حد ممکن به آن هدف برساند. یا اگر کسی تصمیم بگیرد در زندگی فوتبالیست شود باز هم همین کار را می‌توانیم بکنیم و با توجه به اعمالش ارزیابی کنیم چگونه رسیدن به هدفش ممکن می‌شود. ولی از منظر بررسی تصمیم‌های دو نفر، فکر می‌کنم در کتاب اخلاق عملی به این نکته پرداخته‌ای، از تمثیل کلکسیونر تمبر استفاده کرده‌ای و می‌گویی واقعاً نمی‌توانیم کسی را که در نهایت جمع کردن تمبر را به عنوان هدف خود برمی‌گزیند و کسی را که هدفی

برمی‌گزیند که از نظر تو برتر است با یکدیگر مقایسه کنیم.
سینگر: نه، من این را نمی‌گویم. اگر سؤالی اخلاقی می‌پرسیم می‌توانیم آن‌ها را بررسی کنیم. انتخابی که نتیجه آن این است که موجودات بیشتری از زندگی خود لذت ببرند و کمتر رنج بکشند تصمیم بهتری است و آن تصمیم جمع کردن تمبر نیست.
بنیستر: ولی بهتر از چه نظر؟

سینگر: ولی این سؤال را بررسی کردیم، بهتر از نظر آن ارزش‌هایی که ما موجودات صاحب‌خرد می‌توانیم درستی آن‌ها را بفهمیم. ارزش‌هایی وجود دارند که عینی‌اند و می‌توانیم آن‌ها را دریابیم، تصمیم‌های درست و نادرست وجود دارند و اگر بررسی ما اخلاقی است باید انتخاب‌های مختلف زندگی خود را این‌گونه بررسی کنیم.
بنیستر: آیا به نظر تو آزمون یک نظریه اخلاقی سربلندی آن در دنیای واقعی نیست؟
سینگر: کاملاً.

بنیستر: و همچنین چگونه زندگی کردن ما نشان‌دهنده اخلاق ماست. دلیل این که این را می‌پرسم این است که جاستین به برخی از نوشته‌هایت که جنجال به پا کرده اشاره کرد و در موردشان حرف زدیم. ولی یکی از چیزهایی که خیلی مرا تحت تأثیر قرار داده، معذرت می‌خواهم به آن اشاره می‌کنم قصد جسارت ندارم، داستان مادرت است که چند سال پیش آرزایمر گرفته و دیگر نمی‌دانسته چه کسی است و شما به درخواستش برای این که با او چه کنید عمل نکرده‌اید.

سینگر: درست نیست، این‌طور نیست که ما به درخواستش عمل نکرده‌ایم، بلکه برای ما یا دکترها از نظر قانونی میسر نبود که درخواست او برای به‌مرگی را اجرا کنیم.

بنیستر: با توجه به تعریفی که تو از معلولیت داری مادرت از حالت «شخص بودن» خارج شده ولی پول زیادی خرج مراقبت او کرده‌ای و در مصاحبه‌ای با یکی از روزنامه‌نگاران، که خیلی روی من تأثیر گذاشت، گفتی وقتی به مادرت می‌رسد قضیه فرق می‌کند.

سینگر: فکر می‌کنم آن جمله قدری گمراه‌کننده است. نمی‌دانم تو گوشت حیوانات را می‌خوری یا نه، ولی همان‌طور که احساسات تو نسبت به گربه‌ات که باید جاننش را می‌گرفتی با کشتن یک خوک یا گاو برای تهیه غذا فرق دارد، احساسات من هم

در مورد مادرم و دیگران تفاوت دارد. بنابراین، بله، احساسات در موارد متفاوت فرق می‌کند.

بنیستر: وقتی آن نگرش سرد فایده‌گرایی را برمی‌گزینی و در شرایط بغرنج خانوادگی قرار می‌گیری انگار متوجه می‌شوی که شاید این اخلاق در دنیای واقعی کارایی ندارد و همان‌طور که مصاحبه‌کننده گفت شرایط مادرت باعث شد بعد از ۳۰ سال تدریس اخلاق متوجه بشوی که تصمیم‌های اخلاقی پیچیده‌تر از آنی هستند که فایده‌گرایی می‌گوید.

سینگر: فکر می‌کنم می‌دانستم که تصمیم‌های اخلاقی پیچیده‌اند. ما همه عوامل موجود در جهان را کنترل نمی‌کنیم و همان‌طور که گفتم یکی از عوامل این بود که در استرالیا به‌مرگی برای مادر من با توجه به شرایطش قانونی نبود. شکی نیست که مادر من گفته بود که اگر به این وضعیت برسد نمی‌خواهد زنده بماند و اگر به‌مرگی قانونی بود پیش‌تر درخواستی را امضا می‌کرد - او عضو جامعه به‌مرگی ویکتوریاست - و من و خواهرم از دکترها می‌خواستیم درخواست او را عملی کنند. ولی از آن‌جا که قانونی نبود نمی‌خواستیم قانون را بشکنیم، مایل بودم او رنج نکشد.

بنیستر: با این‌که می‌توانستید آن پول را برای خیر بزرگ‌تری جای دیگری خرج کنید. **سینگر:** بله ممکن بود پولی که خرج او کردیم جای دیگری خیر بیشتری به همراه بیاورد.

بنیستر: بیشتر داشتم به این فکر می‌کردم که جان او را بگیری و با عواقب قانونی هم مواجه شوی.

سینگر: وقتی به مرحله‌ای رسید که به ذات‌الریه مبتلا شد، ما با دکتر صحبت کردیم و دکتر گفت که آن را درمان نمی‌کند تا کمتر زنده بماند. پس این‌طور نیست که هیچ عملی نکردیم برای این‌که بگوییم زندگی‌اش ارزش زیستن نداشته.

مجری: این امر مرا به نکته اول باز می‌گرداند. تو هم مثل همه ما سعی می‌کنی بهترین کاری را که می‌توانی در جهانی که زندگی می‌کنی انجام دهی. به این معنا اصولی که در کتاب‌هایت به آن‌ها پرداخته‌ای راهنمای تو بوده‌اند. از نظر من بسیار جالب است که

تو، که خداناباوری، می‌گویی ما باید به شکل خاصی زندگی کنیم، قلمرو اخلاق عینی وجود دارد که باید از آن تبعیت کنیم. صرفاً انتخابی بین وقت تلف کردن و کمک به فقرا نداریم، بلکه گزینه صحیحی وجود دارد که باید در زندگی آن را دنبال کنیم. این دنیا تصادفی و بدون هدف است، ولی سطحی از هدفمندی در جهان وجود دارد. **سینگر:** هدف نیست، ولی اگر دوست داری می‌توانی بگویی ارزش‌هایی وجود دارند که مستقل از این‌اند که آن‌ها را انتخاب می‌کنیم یا نه. همان‌طور که ممکن است بگویی قضایای ریاضی ممکن است غلط یا درست باشند.

مجری: می‌دانم با این‌که بگوییم خداوند بنیان این ارزش‌ها و وظایف است مشکل داری، اندی فکر می‌کند این تبیین خوبی برای وجود ارزش‌ها و چرایی ضرورت پیروی از آن‌هاست، ولی آیا از نظر تو رازآلود است که این قلمرو اخلاق عینی وجود دارد؟ و ما موجودات فرگشت‌یافته به آن‌ها دسترسی پیدا کرده‌ایم؟ آیا نمی‌توان گفت که فرگشت ما را به جایی رسانده که بتوانیم این چارچوب اخلاقی را برگزینیم و این دلیلی برای آمدن ما به این جهان است؟

سینگر: فرگشت ما انسان‌ها را به مرحله‌ای رسانده که توان تفکر در مورد ماهیت جهان را داریم ولی وقتی می‌گویی دلیل آمدن ما به این جهان این است، نه من هیچ دلیلی نمی‌بینم که فکر کنم این امر دلیل آمدن ما به این جهان است یا ما برای هدف مشخصی این‌جاییم. همان‌طور که قبلاً گفتم از نظر من بسیار بعید است که خداوند این فرایند طولانی فرگشتی را با این حجم از درد و رنج هدایت کرده باشد تا ما در حالتی قرار بگیریم که در آن ظرفیت فهم ارزش‌های درست و غلط را داشته باشیم.

مجری: بحث رو به پایان است، اندی. آیا نظری در مورد این نظر پیتر داری که قلمروی اخلاق و وظایف وجود دارد که ما باید از شان پیروی کنیم ولی بی‌هدف و به شکلی در فرایند فرگشت به آن رسیده‌ایم؟

بنیستر: فکر می‌کنم سؤال خوبی است. معما این است که این اخلاقیات دقیقاً کجا واقع شده‌اند و چه شده که ما در فرایند فرگشت به این‌جا رسیده‌ایم که نه‌تنها قانون جاذبه که قانون «همسایه‌ات را دوست بدار» را تشخیص داده‌ایم. من دوست دارم به

اصل تواضع معرفت‌شناختی پایبند باشم، مسیحی‌ها همهٔ پاسخ‌ها را آماده در دست ندارند و خداناباوران نیز ندارند. بهترین کار این است که شواهد را روی میز بگذاریم و ببینیم کدام موضع شواهد را بهتر تبیین می‌کند. فکر می‌کنم وجود این قلمرو اخلاقیات عینی که مستقل از ماست تنها شاهد برای وجود خدا نیست ولی اگر خداناباور بودم جا دادن آن در جهان‌بینی خود را بسیار دشوار می‌یافتم. جالب است که به تامس نیگل اشاره کردی، نیگل فیلسوفی خداناباور است که کتاب بسیار پرسروصدای ذهن و کیهان را منتشر کرده که در آن ارزش‌های اخلاقی، آگاهی و آزادی را مطرح می‌کند. اگر ما آزادیم - که آزادی پیش‌شرط اخلاقی بودن است - یعنی ما را صرفاً نیروهای فرگشتی اداره نمی‌کنند.

مجری: آزادی، آگاهی و برخی چیزها هستند که برای ما خیلی مهم‌اند و برخی مانند اندی فکر می‌کنند نمی‌توان آن‌ها را در چارچوب فهم طبیعت‌گرایانه از جهان جای داد. آیا از نظر او خدا هم تبیین رضایت‌بخشی برای این موارد نیست؟ و همچنان خداناباور می‌مانی؟

سینگر: پاسخ کوتاه‌ام این است، بله. فکر می‌کنم «خدا» تبیین ضعیف‌تری است از موضعی که بیان کردم. ولی با تو موافقم که هیچ‌کس در جهان همهٔ پاسخ‌ها را در دست ندارد و پرسش‌های فلسفی بسیار جالبی هستند که باید به آن‌ها پرداخت. مطمئناً پرسش‌های جالبی برای طرح وجود دارد و کتاب نیگل هم به این پرسش‌ها می‌پردازد و وقتی نیگل می‌گوید برخی از این پدیده‌ها با نگرش طبیعت‌گرایانه از جهان همخوان نیستند، نمی‌گوید که رویکرد جایگزین خداباوری است، بلکه می‌گوید شاید قلمروی از واقعیت وجود دارد که با بررسی علمی نمی‌توان به آن رسید. و این قلمرو ممکن است شامل مواردی مانند ارزش‌های اخلاقی و آگاهی باشد. از نظر نیگل آزادی هم در این قلمرو است ولی مطمئن نیستم با نگرش او به آزادی موافق باشم. و چیزهایی وجود دارد که ما کاملاً از آن‌ها آگاه نیستیم.

بنیستر: یکی از قهرمان‌های فلسفی من سی.اس. لوئیس است که سی سال از زندگی‌اش خداناباور بوده و در مسیر خداباور شدن ابتدا ایدئالیست شده - این ایده که واقعیت

مادی تنها واقعیت موجود نیست و این قلمرو انتزاعی وجود دارد - و بعد به دادارباوری باور پیدا کرده و سپس از ایدئالیسم به خداباوری سُر خورده و سپس به مسیحیت سُر خورده. ولی لوئیس می گوید بزرگ ترین جهش او از خداانا باوری به ایدئالیسم بوده است. از این منظر باید به پیتر بگویم که نیمی از راه را رفته ای (خنده هر سه).

سینگر: از عبارت «سر خوردن» استفاده کردی، فکر می کنم سر خوردن به وضعیتی چندان مطلوب نباشد.

مجرى: حضور هر دوی شما در این برنامه عالی بود. خیلی کوتاه از هر دو می پرسم ارزش انسان در چیست؟

سینگر: از نظر من، ارزش انسان و حیوانات در ظرفیت داشتن تجربه آگاهانه نهفته است. داشتن ذهن، رنج بردن، لذت بردن.

بنیستر: در طبیعت انسان، همان طور که کتاب مقدس می گوید. مهم نیست ظرفیت های تو چیست، جنسیت، نژاد و... . انسان ارزشمند است و حرمت دارد و همه وظایف از همین امر منتج می شود. همان طور که گفتم چگونگی رفتار ما با دیگر جانداران و وظایف ما نسبت به آنها نیز از این امر منتج می شود.